

# شان مظلومیت در فرهنگ ما

که به تشویق در یوزگی و عدم تلاش برای کسب معاش بیانجامد، همه و همه به دلیل اینکه موجبات ضعف و ذلت را در فرد و به تبع آن در جامعه فراهم می‌آورند، شرنند.

در جوامع بنیاد شده بر ظلم و نابرابری که قانونی از انسان‌ها حمایت نمی‌کند، هم سلطه‌گری و هم سلطه‌پذیری، هم ظالمیت و هم مظلومیت هر دو زمینه مناسبی برای رشد پیدا می‌کنند. مطلوب و محبوب سلطه‌گران و قدرتمندان کسانی هستند که ضعف خویش را بپذیرند، بر سرنوشت گردن نهند، با سلطه‌گر به مقابله بر نخیزند و در پی تغییر شرایط بر نیایند. در این جوامع رابطه سلطه‌گری و سلطه‌پذیری را در تمامی سطوح اجتماع از اداره و کارخانه گرفته تا آموزشگاه و مدرسه و حتی در خانواده می‌توان دید. به عبارت دیگر هر کس در عین اینکه در برابر مافوق خود سلطه‌پذیر است در برابر مادون خود نقش سلطه‌گر را بازی می‌کند. تعریف و مفهوم «خوبی» در چنین فضایی همانا «اطاعت مطلق» است و بس. بدین معنی که نه تنها بچه خوب به بچه‌ای گفته می‌شود که حرف شنو بوده و روی حرف بزرگترها حرف نزند، بلکه زن خوب نیز زنی است که فرمانبردار شوهرش باشد، کارمند خوب کارمندی است که همیشه گوش به فرمان رئیس باشد و نهایتاً شهروند خوب شهروندی است که چون و چرا در کارها نکند. ارزش و شانی که مظلومیت در بین مردم این جوامع دارد به این دلیل است که مظلومیت و خوبی مترادف هم قرار می‌گیرند. ویژگی‌هایی همچون شکسته‌نفسی، عدم قبول مسئولیت، جلب ترحم، ناله و شکوه، و شکایت از روزگار، اعتقاد به شانس و تقدیر همگی به نوعی ریشه در همین پدیده دارد.

در اینگونه جوامع، سلطه‌گران معمولاً تحت عنوان

می‌گویند چون ابوعلای معری متفکر آزاداندیش بیمار شد، دوستی کبک سرخ شده‌ای را برای او می‌فرستد که شاید منظره آن اشتهايش را ترغیب کند و چیزی بخورد. معری رو به کبک کرده و می‌پرسد چه گناهی از تو سر زد که به چنین روزی افتادی و خودش پاسخ می‌دهد که این مکافات ضعیف بودن است. بزرگترین جرم در زندگی از نظر او ضعف است. ایرج میرزا این داستان را چنین به نظم کشیده است:

قصه شنیدم که بوعلا به همه عمر  
لحم نخورد و ذوات لحم نیازد  
در مرض موت با اشاره دستور  
خادم او جوجه‌ای به محضر او برد  
خواجه چو آن مرغ کشته دید برابر  
اشک تحسر ز هر دو دیده بیفشرد  
گفت به مرغ از چه شیر شرز نه نگشتی  
تا نتواند گشت به خون کشد و خورد  
مرگ برای ضعیف امر طبیعی است  
هر قوی اول ضعیف گشت و سپس مرد\*

هر روشی در زندگی و تفکر که کسی را قوی و متکی به نفس بسازد خیر و هر طریقی در زندگی و تفکر که از ناتوانی سرچشمه بگیرد یا کسی را ضعیف سازد شر است. عدم تلاش و تحرک، عدم خلاقیت و نوآوری، تکرار آداب و رسوم پیشینیان، تواضعی که به حقارت بیانجامد، قناعتی که بهانه تن‌پروری گردد، صدقه و خیراتی



خبر و صلاح زبردستان و در  
 لوی عشق و علاقه، به آنان زور  
 می گویند و ظلم می کنند و بدین ترتیب  
 حق انتخاب و نهایتاً امکان رشد و  
 بالندگی را از افراد تحت سلطه خویش  
 می گیرند. سلطه پذیران نیز معمولاً با  
 گذشت و فدا کردن خود، این خیرخواهی  
 را ارج می نهند و این علاقه را می پذیرند.  
 اما حقیقت این است: در هر نوع رابطه  
 که یکی از طرفین با هر دلیل و بهانه ای  
 مانع از رشد دیگری در به ثمر رساندن  
 استعدادهای بالقوه اش شود و باعث  
 گردد که در او احساس حقارت، ناچیزی  
 و ناتوانی به وجود آید، نوعی سلطه گری  
 بیمار گونه حاکم است.

در اینجا بد نیست یادی از اریک فروم  
 نویسنده صاحب نام آلمانی کنیم. او به دو  
 نوع رابطه برتری و کهنتری معتقد است.  
 رابطه ای که در آن قدرت اعمال شده  
 از طرف شخص برتر قدرت معقول نام  
 می گیرد و رابطه ای که در آن این قدرت،  
 بازدارنده و غیر معقول است. قدرت  
 معقول را می توان در رابطه بین استاد و  
 شاگرد مشاهده کرد. در این رابطه منافع  
 استاد و شاگرد هر دو در یک جهت سیر  
 می کند. بدین معنی که اگر شاگرد موفق  
 شود، استاد راضی است و اگر نشد هر دو  
 ناکامیاب شده اند.

قدرت بازدارنده را می توان در رابطه بین  
 ارباب و بنده دید که در آن خواهی بر آن  
 است که بنده خویش را استثمار کند و هر  
 چه از او بیشتر بهره گرفت راضی تر است.  
 در همان حال بنده در جستجوی آن است که  
 از تقاضاهای خود برای حداقلی از خوشبختی  
 دفاع کند، پس منافع خواهی و بنده در مقابل  
 یکدیگر قرار می گیرد، یعنی آنچه به سود

یکی است به زیان دیگری تمام می شود.  
 در رابطه نوع اول، برتری شرط یاری به  
 کسی است که بر وی اقتدار رانده می شود  
 و در دیگری شرط استثمار اوست. این دو  
 رابطه تفاوت دیگری نیز با یکدیگر دارند:  
 هر چه شاگرد بیشتر بیاموزد، فاصله میان او  
 و استاد کاهش می یابد و شباهتشان افزون  
 می شود و سرانجام رابطه کهنتری و مهتری  
 خود به خود از میان می رود. اما وقتی برتری  
 بر پایه استثمار استوار گشت هر چه بیشتر  
 بپاید، فاصله میان طرفین افزایش می یابد.  
 در عین حال قدرت در این دو نوع رابطه،  
 دارای دو وضع مختلف از نظر روان شناسی  
 است: در اولی محبت و ستایش و سپاس  
 حکمفرماست و مرجع قدرت (معلم یا استاد)  
 نمونه ای قرار می گیرد که دیگری می خواهد  
 بعضاً یا کلاً به قالب او در آید. در دومی  
 آن که استثمار می کند با رنجش و عناد روبرو  
 می شود. نفرتی که در سینه برده موج می زند  
 به کشمکش هایی منتهی می شود که رنج

به همراه می‌آورد بدون این که نوید کامیابی بدهد. بنابراین گرایش پدیدار می‌شود که این احساس نفرت سرکوب گردد و حتی گاهی به جای آن ستایشی کورکورانه استقرار یابد. با این امر دو کار انجام می‌شود: اولاً احساس دردآور و خطرناک نفرت از میان رخت برمی‌بندد و ثانیاً احساس حقیر بودن تسکین می‌یابد. سلطه‌پذیر چنین استدلال می‌کند که چون ارباب (مافوق) خوب و کامل است، شرمساری از اطاعت کردن از او شایسته نیست. نتیجه این که در روابطی که پای قدرت بازدارنده در میان است عاملی که پیوسته راه فزونی می‌پیماید، نفرت یا نوعی غلو غیرمعقول در ستایش مرجع قدرت است. در حالی که در روابط معقول به همان نسبت که کسی که قدرت به او رانده می‌شود به مرجع قدرت شبیه‌تر می‌گردد، این عامل نیز کاستی می‌گیرد. ❖

با یک نگاه می‌توان دید که در تحت شرایط حاکم بر جامعه ما در هر یک از ما دو شخصیت رشد یافته است، اربابی یا سلطه‌گری و بندگی یا سلطه‌پذیری و بسته به اینکه در مقابل چه کسی قرار بگیریم یکی از شخصیت‌ها بروز می‌کند. شدت و چگونگی آن را هم فاصله‌ای که افراد از یکدیگر در هرم اجتماعی دارند تعیین

## یقیناً آگاهی از درد راه را بر درمان می‌گشاید. با نگاهی دقیق بر رفتارها و گفتارهای خود می‌توان ویژگی‌های نامناسب را شناسائی و در حذف و تعدیل آنها کوشش نمود.

می‌کند. ویژگی‌هایی که از چشم جهانگردان غربی نیز مخفی نمانده است. یکی از آنان در این مورد گفته است: «ایرانیان با هم‌ردیف و هم‌شان خویش مهربان و مؤدبند، در مقابل برتر از خود خاضع و متواضع و نسبت به زیردستان زورگو و متکبرند...»

ویژگی‌هایی چون بت‌سازی از قدرتمندان سیاسی، اجتماعی و ادبی، احساس حقارت و عدم اعتماد به نفس در برابر کسانی که در رده‌های بالاتری از ما قرار دارند، تعریف و تمجیدهای افراطی از آنان، برخورد‌های نامهربانانه و بی‌توجهی ما نسبت به کسانی که از ما پایین‌ترند و بسیاری دیگر از خصوصیات نامناسب همه و همه ناشی از شرایط زیستی ما بوده‌اند. با کمی توجه می‌توان دید که این خصوصیات هر یک

مانعی در راه برقراری دموکراسی و عدالت اجتماعی در جامعه ما بوجود می‌آورند. آیا برآستی راهی برای برون رفت از دایره بسته‌ای که در آن شرایط اجتماعی، ما را و ما شرایط اجتماعی را می‌سازیم وجود دارد؟ بطور حتم یک جامعه دموکراتیک و آزاد ماحصل کنش و واکنش‌های انسان‌هایی مسئول، متعهد، آزاد و دموکرات می‌باشد. با این ترتیب می‌توان دریافت که انسان‌هایی با خصوصیات برشمرده در این نوشتار، اگر نگوئیم هرگز، مشکل بتوانند جامعه‌ای باز و آزاد را پایه‌گذاری نمایند.

یقیناً آگاهی از درد راه را بر درمان می‌گشاید. با نگاهی دقیق بر رفتارها و گفتارهای خود می‌توان ویژگی‌های نامناسب را شناسائی و در حذف و تعدیل آنها کوشش نمود. این رستاخیز فرهنگی به تلاش فرد فرد ما نیاز دارد. معجزه را باید خلق کرد چرا که دستی از غیب برون نخواهد آمد و کاری برای ما نخواهد کرد.

پانویس:

❖ ابرعلا گیامخوار بود و لحم به معنای گوشت است.

❖ گریز از آزادی؛ اریک فروم؛ ترجمه عزت‌الله فولادوند؛ ص ۱۷۶ و ۱۷۷

**فرآورده‌های بهداشتی و آرایشی**

**دکتر گلشاهی**  
فره‌هوسون

**برای دریافت فرآورده‌های**

**Cosmetic Anti-Age**

**با من Olga Flores تماس بگیرید**

10% Glycolic Acid Facial Cream • Moisturizing Cream  
Skin Rejuvenation Cream

**832-878-4984**

**PARTY D.J**

ALL OCCASIONS:  
WEDDINGS, ANNIVERSARY,  
BIRTHDAYS, GRADUATIONS,  
SPECIAL OCCASIONS

By Daryoush

**281-850-7994**

